[289] از گفتارش بسيار ناراحت شده ونمى توانستم خود را كنترل كنم - تا آنكه سخن عبد ا بن جعفر وعبد ا بن عباس را در فضيلت امام حسن وحسين عليهما السلام وآنچه از پيامبر صلى ا عليه واله در فضيلت ايشان شنيده بودند را نقل مى كند، تا آنجا كه گويد: معاويه گفت: أي حسن عليه السلام تو چه مى گويى ؟ فرمود: أي معاويه ! سخن من وگفتار ابن عباس را شنيدى، أي معاويه تعجب از تو واز كم حيائي تو وجرأتت بر خداوند است، آنجا كه گفتى: خداوند طاغوت شما را كشت وخلافت را به جايگاه أو (معاويه) رسانيد، أي معاويه آيا تو معدن خلافتي نه ما ؟ واى بر تو أي معاويه وبه سه نفرى كه قبل از تو بودند وتو را در اين جايگاه نشاندند، واين سنت را برايت مهيا نمودند، سخنى مى گويم كه تو شايستهء آن نيستى، اما مى گويم تا فرزندان پدرم كه در اينجا حاضرند بشنوند: مردم در امور بسيارى با هم اتفاق نظر دارند ودر آن مسائل بين ايشان اختلاف وكشمكش وجدائى نيست: بر گواهى به وحدانيت خداوند ورسالت پيامبر، ونمازهاى پنجگانه، وزكات واجب، وروزه ماه رمضان، وحج خانهء خدا وموارد بسيارى از واجبات الهى كه قابل شمارش
